

روایهایی که می آیند

سازان گلفر
cinemaglobe.blogfa.com

افسانه‌های باایز

فیلم‌های پرستاره در این هفته‌های آخر پاییز با عجله خود را به سالن‌های سینما می‌رسانند و بیشتر آنها هم به روزهای تعطیل آخر سال میلادی و به ویژه مخاطبان کسب‌من و سال امید بستن‌اند.

■ ■ ■



داستان اولین فیلم سه‌بعدی مارتین اسکورسیزی، در پاریس دهه ۱۹۳۰ می‌گذرد. پسر یتیمی که در کنار یک ایستگاه راه‌آهن زندگی می‌کند، در پی یافتن پاسخی برای راز مرگ پدرش و کلیدی برای قفل صندوقچهای است که اسرار او در آن نهفته است. آسا باترفیلد، کلونه گریس مورتز، ساشا بارون کوهن، بن کینگزلی، جود لای ری وینستن، کریستوفر لی و امیلی موبتایمر در این فیلم بازی کرده‌اند و فیلمنامه را جان لوگان بر اساس کتابی از براین سلزینیک نوشته است. زمان نمایش این محصول استودیو پارامونت ۱۲۷ دقیقه است.

ماپتا



شخصیت‌های مجموعه عروسکی تلویزیونی که جیم هنسن در دهه ۱۹۵۰ پدید آورد، از دهه ۱۹۷۰ چند بار سر از سینما درآوردند و تازه‌ترین مورد حضورشان در سینما این فیلم است که جیمز باین کارگردانی کرده است و جیسن سیگل و نیکلاس استر فیلمنامه‌اش را نوشته‌اند. ماپتا ها در این فیلم از سه دوست‌شان کمک می‌گیرند تا سالن تئاتر خود را از دست یک ثروتمند حریص صنعت نفت نجات دهند. جیسن سیگل، ایمی آدامز، کریس کوبر، آن آرکین، جک بلک، بیلی کریستال، ریکی جروویز، امیلی بلانت، استیو ویتمیر و اریک کیوکیسون از جمله بازیگران و صداپیشگان این فیلم ۹۸ دقیقه‌ای هستند.

آر تور کریسمس



کوچک‌ترین پسر بابائول در شب کریسمس از تجهیزات فوق پیشرفته پدرش در قطب شمال برای یک ماموریت تازه استفاده می‌کند. فیلمنامه این انیمیشن سه‌بعدی شرکت دیزنی را سارا سمیت و بری کوک نوشته و آن را کارگردانی کرده‌اند. جیمز مسک آوی، هیو لوری، بیل نای، جیم برویدنت، ایملدا استنتن، اشلی جنسن و لورالینی از جمله صداپیشگان این محصول مشترک آمریکا و انگلستان هستند. زمان نمایش فیلم ۹۷ دقیقه‌است.

هفته ما بر مریلین



اوایل تابستان ۱۹۵۶، کالین کلارک (لدی رامین) که به تازگی از آکسفورد آمده است و قصد دارد بخشش را در دنیای سینما بیازماید، با لارنس الیور (کنت برانا)، مریلین مونرو (میشل ویلیامز) و شوهرش آر تور میلر (داگر تی اسکات) روبه‌رو می‌شود. فیلمنامه را آدرین هاجز بر اساس کتاب خاطرات کالین کلارک نوشته و فیلم را ساموئل کویتس کارگردانی کرده است. جودی دنچ، جولیا اورموند، اما واتسن، تویی جونز، درک جاگوبی و دومینیک کوپر از دیگر بازیگران این فیلم هستند.



جیمز السروی (نویسنده رمان‌های «جرم‌نامه لس آنجلس» و «کوکب سیاه») فیلمنامه این درام جنایی را نوشته و اورن مورورمن فیلم را کارگردانی کرده است. داستان در لس آنجلس دهه ۱۹۹۰ می‌گذرد. که برلون (وددی رالسن) افسر پلیس بخش رملپارت دیدگانشه‌ای را بر خیابانکری داره، مجبور است برای محافظت از خانواده و نجات جان خودش بجنگد. بن فاستر، رابین ریات، سیگورنی ویور، استیو بوشمی، آن هج، آیس کیوب و ند بیتی نیز در این فیلم با زمان نمایش ۱۰۸ دقیقه حضور دارند.

یک کاپوس تکرارشونده‌مارتین اسکورسیزی این‌گونه است: به او خبر می‌دهند که باید فیلم جدیدی بسازد. اما به‌ونمی‌گویند که فیلم جدید چیست. او نمی‌داند که فیلم درباره چیست یا بازیگران آن چه کسانی هستند. فقط می‌داند که در آن زمان، تهیه‌کنندگان او را برای شروع این چیز تحت فشار می‌گذارند. اسکورسیزی که یک هنرمند وظیفه‌شناس است، برای کمک به دنبال جو رایدی، دستیار اول و همیشگی خود می‌گردد، اما متوجه می‌شود که در کنار صحنه، کارگرانی بسیار قدیمی‌تر و معروف‌تر ایستاده است. این کارگردان اسرارآمیز، آدمی واقعی و بزرگ است، اما اسکورسیزی هر وقت از خواب بیدار می‌شود، هیچ‌گاه نام او را به یاد نمی‌آورد. حضور این آدم او را بی‌قرار و عصبی می‌کند و او این مساله را به تهیه‌کنندگان فیلم می‌گوید، به‌او می‌گویند «گران نباش، او فقط برای نگاه کردن اینجااست. این پروژه مال تو است.» اسکورسیزی به‌آرامی ادامه می‌دهد: «لسا من می‌دانم که او احتمالاً قرار سوده جای من را بگیرد.» و آنها باطمیننه می‌گویند: «هی‌دونی، اگر تو فقط یک لحظه می‌نشستی، آن وقت می‌گذاشتیم او این صحنه را بگیرد.»

اسکورسیزی با گفتن این جمله آخر قافله می‌خندد و سرش را تکان می‌دهد. او قادر است طنز ناشده‌تی چند، از بینبند دست‌کامین، رویایی نیست که‌او در آن مامدر متوفی اش حرف می‌زند، یا رویایی که در آن سگ خود، زو را خونین در خیابان می‌یلد؛ همان سگی که سال‌هاست مرده و اغلب حین کارگردانی «رقعای خوب»، او را روی پاهایش می‌نشاند و یاد و خاطره این دو اشک به چشمانش می‌آورد. اما این بدون تردید

نوعی خیال‌پردازی غنی است که در ضمیر ناخودآگاه کارگردان ۹۶ساله‌جولان می‌دهد؛ کسی که مدت‌هاست خود را بعنوان یکی از بزرگ‌ترین فیلمسازان دوره مدرن تثبیت کرده است. آن کارگردان نشناخته در رویا می‌تواند اینتگار برگمان، آکیرا کوروساوا، مایکل پاول، ساتاجییت راسی، ارنی ولز و ژان زونار باشد. نتی چند، از شمایل‌هایی که مورد احترام اسکورسیزی بوده‌اند و دهه‌هاست بر هنر او تأثیر گذاشته‌اند. اما آن بی‌تیاتی نمایان، آشکارا به رویاهای او و هم‌نسلان دهه ۷۰ و مرتبط است؛ چیزی که نسل پیشین غول‌های خودساخته- همان مردان و زنانی که اسکورسیسی عمرش را وقف حفظ و تداول آثارشان کرده است- با نوعی احساس «تحقیر» به خاستگاه‌های مدرسه فیلمی آنان می‌نگریستند. بدون تردید این مساله به آن معمای بسیار مهم نیز مرتبط است: او در آرزوی برجای گذاشتن چه میراثی از خود است؟ اسکورسیزی درحالی‌که در یک بعدازظهر سرد یکشنبه در ماه نوامبر، در اتاق خواب‌داگی در طبقه پایین خانه خود واقع در بخش علیای شرقی نیویورک نشسته، مانند همیشه شاد و سرزنده و متفکر است. او تازه از یک چرت قبیلوه بیدار شده است. همسرش، هلن موریس که یک تهیه‌کننده است در طبقه بالااست. فرانسهکسا، دخترشان که چیزی نمانده به ۱۲سالگی پای بگذار، به خانه دوستش رفته است. فلورا او دزموند دو سگ کوچک و شکاری او به آشپزخانه برده می‌شوند (البته پس از اینکه اسکورسیزی حسابی با آنها بازی می‌کند). او و او کوچک‌ترین فرصت استفاده می‌کند تا به جلوه‌های سه‌بعدی آخرین فیلمش، «هوگو» اشاره کند؛ فیلمی که در ۲۳ نوامبر اکران خواهد شد.

اگر قرار بود اسکورسیزی امروز آن رویای وحشتناک را داشته باشد، مردی که او را می‌پایید کسی به‌جز جرج ملی‌س نبود؛ یکی از نمایان تصویرمتحرک که در هوگو،نوعی حضور تأثیرگذار شخصی و نماتیکی دارد. در داستان فیلم که در تاریخ ۱۹۳۱ در پاریس اتفاق می‌افتد، ملی‌س پیرمردی فراموش‌شده و نتخاکم است؛ یک متخرف سرگرمی‌ساز که آثار جادویی او را فراموش و نابود کرده‌اند، ملاقات او با پسربرچه یتیمی با نام هوگو کاربه موجب کشف دوباره او می‌شود. این فیلم که پراساس رمان برنده جایزه کالدالکت با عنوان «کشف هوگو کاربه» از براین سلزینیک



است، فیلمی صدمیلیون‌دلاری و سه‌بعدی است که نوعی پیروزی بزرگ و از دغدغه‌های اسکورسیزی است: قدرت درگروکن کننده سینما، توانایی منحصربه‌فرد آن برای اتصال آدم‌ها، ضرورت حفظ فیلم‌های قدیمی و این حقیقت که میراث یک هنرمند در کسانی که آثارش را قدر می‌دانند، به حیات خود ادامه می‌دهد. طی سالیان دراز، ملی‌س خود به یک معما بدل شده است، حتی با اینکه خوره‌های فیلم با وجود تلاش‌هایشان برای کنار هم چیدن تکه‌تکه‌های میراثش، اغلب درکی از نقش و سهم بسیار مهم او در سینما ندارند. از این حیث، او باستان‌شناسانی فرهنگی بهتر از سلزینیک و اسکورسیزی نصیبش نمی‌شد. سلزینیک که پیش از ساخت فیلم در لندن با کارگردان درباره تاریخ سینما حرف زده بود، می‌گوید: «من این نکته را دوست داشتیم که برای او تمام تاریخ، به‌تاریخ سینما بود. البته اسکورسیزی سهم بسیاری در احیای میراث‌های مفقودشده فیلمسازان دوران آسا ایفا کرده است. او وظیفه نشان دادن راه به مردم را دارد. او نشان داده که چه کسی، فراموش شده و مورد غفلت قرار گرفته است.»

اسکورسیزی سرچشمه علاقه شدید خود به نگهداری فیلم است و احیای آنها را محدودیت‌های عاطفی دوران کودکی‌اش می‌داند. او دومین فرزند پسر در یکی از قدیمی‌ترین خانواده‌های مهاجر در نیویورک بود که در کوپینز و سپس در مستغلات بخش شرقی علیا زندگی می‌کردند. دایما به او می‌گفتند که عقاید کودکانه‌اش را برای خود نگه دارد. مبتلا به آسم و همیشه بیمار بود و این به‌این معنا بود که از نعمت ورزش‌ها و حیوانات خانوادگی محروم بود و در نتیجه زندگی بیرونی و درونی او تنها می‌توانست در یک سالن سینما امکان شوکفا شدن داشته باشد.

اسکورسیزی می‌گوید: «وقعا چیزهایی وجود داشتند که من اجازه‌ندانستم چندان چیزی درباره‌شان بگویم. من اجازه‌ندانستم احساساتم را درباره کسی یا چیزی ابراز کنم. این عواطف و این پرسش‌هایی که در سرم و قلبم مطرح می‌شدند، بسیاری از اینها در فیلم‌هایی که می‌دیدم، بیان می‌شدند.» از زمانی که بسیار کس‌من و سال بود، همه چیز را تماشا می‌کرد؛ از «آواز در باران» گرفته تا سینمای نئورئالیست ایتالیا. عمه مری، او و یکی، از عموزادگانش را یک بار به دیدن ارکان مجدد «امبی» در سالن فرارست هیلز در

سینمای جهان



روایهای مارتین اسکورسیزی در فیلم «هوگو»

حقیقت همیشه باقی می‌ماند

جین‌ای. فرانندز / ترجمه:وحیدالله موسوی

کوپیتز می‌یرد، آن هم درحالی‌که ابتدا باید به تماشای فیلمی نوار با عنوان «ژ بطن گذشته» (ساخته شده در ۱۹۴۷) می‌نشستند. اسکورسیزی با تعجب می‌گوید:«ایم به معمام می‌گفتم؛ پس کی «امبی» را نشان می‌دهند؟ او هم می‌گفت، خفه شو، این فیلم خوبیه.» آن تصاویر با من ماندن، آن حالت دیوانه‌کننده و شاعرانه واقعا هنر بود.» اما «در بارانداز» چنان تأثیری داشت که پیش از آن هیچ فیلم دیگری نداشت. او عموها و دای‌ها و عموزادگانش را در تک‌تک قابلهای این شاهکار ایلسا کاران در ۱۹۴۵ می‌دیدم. «به معنای واقعی کلمه انگار دوربین تو آپارتمان من بود یا تو اون گوشه خیابان با ما، این چیزها خیلی ولسه من معنا داشتمند و من را به عالم بیرونی منصل می‌کردند.» اسکورسیزی در اواسط ۳۰سالگی از مدرسه فیلم فارغ‌التحصیل شده بود و در پی استفاده از تجربه‌اش در سینما بود، به‌ویژه در درام جنایی او در سال ۱۹۷۳ با عنوان «خیابان‌های پایین شهر». اما نتایج بد حاصل از بیان دنیای شخصی او به‌شکلی علنی او را عذاب داد. «عواقبی بر ایم داشت.» با حالتی این جمله را می‌گوید که معلوم است هنوز هم خطران آن برایش زنده است: «خاتواده و دوستانی که احساس می‌کردند مورد اهانت قرار گرفته‌اند.» همین که جای پای محکمی در عرصه فیلمسازی پیدا کرد، او و هم‌سلکانش مانند استیون اسپیلبرگ نتوانستند نسخه‌های بهتر،درخوری از فیلم‌هایی را بیابند که در کودکی از آنها بهره‌مند شده بودند و در نتیجه در پی متقاعد کردن استودیوها بر آمدند تا به آنها بفهمانند که این آثار کلاسیک آثاری ارزشمند هستند. می‌گوید: «آنها نمی‌فهمیدند که این آثار برای کل آدم‌های یک نسل، چیزی بیش از کالا بودند. بخشی از وجود و کیستی ما بودند. بخشی از وجود تک‌تک آدم‌هایی که به‌نوعی با سینما ل تطاب داشتند. این همان چیزی بود که ما برایش می‌جنگیدیم، می‌گفتم شاید شما صاحب آنها باشید، اما در واقعیت، شما متولیان یک فرهنگ هستید.» تئوینگر قدیمی اسکورسیزی، تلمنا شومیکر، که برای تدوین «کاو خشمگین»، «هوآنورد» و «رفتان» اسکار گرفت، وحشت اسکورسیزی را پس از تماشای یک فیلم کلاسیک در

دهه ۱۹۷۰ به یاد می‌آورد؛ فیلمی که رنگ آن صورتی شده بود. او می‌گوید «هیچ‌وقت به ذهن اسکورسیزی خطور نکرده بود این شاهکارهایی که از آنها بسیار آموخته بود، امکان داشت روزی نابدید شوند. واقعا شوکه شده بود. و از آن زمان به بعد، خود را مکلف به انجام این ماموریت مهم کرد.»

او در سال ۱۹۹۰، همراه با اسپیلبرگ، جرج لوکاس، فرانسیس فورد کاپولا، سیدنی پولاک و دیگران، بنیاد غیرانتفاعی فیلم را تشکیل داد و در سال ۲۰۰۷، بنیاد سینمای جهان را شکل داد تا وظیفه احیا و ترمیم این نهاد را به فیلم‌های خارجی نیز تعمیم بدهد. می‌گوید: «کنته مهم، انتقال آن است» (سنخه‌های خود او، که شمارشان به هزاران نسخه می‌رسد، در آرشیو خانه جرج ایستمن در روچستر، نیویورک نگهداری می‌شوند) «مساله شناختن گذشته مطرح است. گاهی نمی‌توانید با فیلم، تصویر دقیقی از تاریخ به دست بیاورید، اما تصویر دقیقی از آدم‌هایی به دست می‌آورد که آن را ساختند و اینکه دنیا در آن زمان و مکان چگونه بوده که آن را ساختند و نگرش‌های آدم‌ها چگونه بوده. این خیلی مهم است.»

می‌گوید: «واقعیت این است که آدم‌هایی که چیزی خلق می‌کنند، می‌خواهند همیشه در خاطره‌ها بمانند. می‌توان یک سال در خاطره‌ها ماند، صدها سال، دو هزار سال، اما سرانجام همه چیز رفتنی است. شما مجبورید این واقعیت را بپذیرید. اول اینکه، ممکن است از آزمون زمان بیرون نماند. و اگر نباید، شما آنچه از دست‌تان برمی‌آمده، انجام داده‌اید. ممکن است شما بر زندگانی آدم‌های معینی

تأثیر گذاشته باشید- شاید شاید شما باعث شده‌اید که آدم‌های به‌شکلی متفاوت ببیندیشند و همین را نیز می‌خواسته‌اید. زمانی هم می‌رسد که دیگر همه چیز تمام شده است.» اما آیا او فکر نمی‌کند که با فیلم‌هایش به چنان هدفی نایل شده است؟ می‌گوید «نه» و توضیح می‌دهد که آثار پیشینش او در نوعی فضای هنرمندانه واقعی شکل گرفته بود. دوباره که فیلم‌ها او در آن شکل گرفتند، از آن نوع بستر الهم‌بخش و دگر بور بوده است. «روربور آنان هنر به بلوغ رسیده‌ای وجود داشت؛ هنر واقعی. آنان در فرهنگی متفاوت بزرگ شده بودند. من از آن فرهنگ نمی‌آیم، اگر من «پیش از انقلاب» بتولوچی یا «کفش‌های قرمز» یا «راهایی در نیمه‌شب» را ساخته بودم.. بارها بوده که فکر کرده‌ام می‌توانستم وقتی شما به سعی می‌رسیدم، می‌فهمید که هرگز امکان نداشت چنان چیزی با بسازید.» شومیکر می‌گوید: «۱۰ سال طول کشید تا «کاو خشمگین» بعنوان فیلمی مهم شناخته شود. اسکورسیزی می‌داند که وقتی یک اثر بزرگ را به رسمیت نمی‌شناسند، آدم چه‌حس‌حالی پیدا می‌کند و او استانان بسیار زیادی را دیده که عاشق‌شان بوده اما به ورطه فراموشی افتاده‌اند؛ کسانی مانند ملی‌س، بن‌لراین او برای چنان چیزی آمادگی دارد. آنچه در مورد فیلم‌ها و می‌توان گفت این است که آنها دوام می‌آورند، زیرا در آنها حقیقت وجود دارد. حقیقت همیشه باقی می‌ماند.»

به‌نظر می‌رسد اسکورسیزی نیز این‌ساله را تایید می‌کند. در پایان، پس از مکثی معنادار، طوطی‌ها آرام در پشت سر او، شروع به بیچ‌بیچ می‌کنند او به جلوه‌شکل می‌شود، چندان فکورا نه‌اش از پشت عینک ضخمیش نگاه می‌کنند. سپس می‌گوید: «بسیاری از کسانی که من تحسین‌شان می‌کردم، «خیابان‌های پایین شهر» را نمی‌ساختند- امکان نداشت «خیابان‌های پایین شهر» را بسازند. آنچه رخ داده این است، با فکر کردن به اینکه آنها را ساخته‌اید، دل‌گرم‌تر می‌شوید و از آن ارتزاق می‌کنید و این کار، که باید انجام می‌دهید تأثیر می‌گذارد و اگر صلاح دردت باشد، هنرپیشه‌ها مناسب باشند و فیلمنامه و شما هم آدم مناسبی برای ساخت آن باشید.. آن وقت است که آرزویتان برآورده می‌شود. همین.»

منبع:هالیوودریپورتر

آیا «هوگو» اسکورسیزی فیلمسازی سه‌بعدی را از شکست می‌رهاند؟

جاستین لو / ترجمه: امیرحسین جلالی



ایفا کند یا اخیر؟ من نمی‌توانم به این پرسش و پرسش‌هایی از این دست که روز به روز بیشتر طرح خواهند شد، پاسخ قطعی بدهم. این نظر منحصرت من درباره فیلم است که نامش نمی‌کنم اسکورسیزی یا کیمپاتی پارامونت اعتراضی به آن داشته باشند. بر اساس آنچه تا به حال دیدام «هوگو» قطعاً یک فیلم جادویی است که توانسته تصویری فانتزی از حال و هوای پاریس ۱۹۳۰ را در قالبی داستانی و سینمایی ارائه کند. اسکورسیزی از تکنولوژی سه‌بعدی به‌عنوان یک ابزار خیره‌کننده و اضافه‌کننده ارزش فیلمش استفاده نمی‌کند، بلکه از آن به‌عنوان یک شیوه داستانیگویی که رگه‌هایی از طنز، انسانیت و بعضا لحظاتی عمیقا نفسگیر را در فیلم ایجاد می‌کند، بهره برده است. اگر شما با کتاب «خترخ هوگو کاربه» براین سلزینیک آشنا باشید، می‌توانید علت جذابیت آن برای اسکورسیزی را دریابید. (قتباس برای فیلمنامه توسط فیلمنامه‌نویس کهنه‌کاری چون جان لوگان انجام گرفته است.) اگر هم با این کتاب آشنا نیستید، من ذهنیت‌تان را خراب

سال نهم ■ شماره ۱۴۰۵

تازه چه خبر دکتر جون؟

کفش‌های ایتالیایی کنت برانا



■ کنت برانا، شکسپیرین ایرلندی که اخیرا فیلم کامیک بوکی «سور» را به روی پرده فرستاده، از ساختن قسمت دوم آن انصراف داده است و سرگرم پیش‌تولید فیلمی است که «کفش‌های ایتالیایی» نام دارد. هفته گذشته روایتی گزارش داد که آنتونی هاپکینز و جودی دنچ نقش‌های اصلی این فیلم را ایفا می‌کنند و به گفته برانا این نقش‌ها «برازنده قامت آنها دوخته شده است.» آنها در این داستان، عاشق و معشوق سالخورد‌های هستند که قصد دارند آخرین آرزوی زنی در حال مرگ را محقق کنند. فیلمنامه را ریچارد کوتان از زمانی به قلم نویسنده‌ای سوندی به نام هنینگ منکل اقتباس کرده است. برانا قصد دارد فیلمبرداری را در سال ۲۰۱۲ به سرانجام برساند.

شهر موتوری



■ دومینیک کوپر (بازیگر نقش پسر صدام در «بدل شیطان») و امبر هیرد («بخش» و «خاطرات غریب») قرار است در فیلم دلهره‌آوری با نام «شهر موتوری» بازی کنند. به گزارش دلدلاین، این فیلم را آلبر هیوز کارگردانی خواهد کرد و شرکت دارک کسل متعلق به جوبل سیلور تهیه‌کنندگی آن را برعهده خواهد داشت. در این درام دلهره‌آور که فیلمنامه‌اش را چد سنت جان نوشته است، دومینیک کوپر نقش زندانی تازه آژادشده‌ای را دارد که در پی انتقام از افرادی است که برای او پاپوش دوخته‌اند تا به جنایتی متهم شود. که مرتکب نشده است. این فیلم در سال ۲۰۱۲ به پرده سینما خواهد رسید.

کن واتانابه جانشین گری اولدمن



■ پروژه بازسازی انیمیشن ژاپنی «آکیرا» به صورت فیلم زنده بعد از ۲۴ سال که در گذشته شدن نسخه اصلی آن می‌گذرد، در چند روز گذشته دستخوش تغییر و تحولات بسیاری شد. بعد از آنکه خاومه کولت سرا، فیلمساز اسپانیایی، به عنوان کارگردان این فیلم جانشین آلبرت هیوز شد، بازیگران اصلی که نامشان قبلا اعلام شده بود نیز جایشان را با بازیگران دیگری دادند.گری اولدمن از بازی در نقش کلسل در این فیلم انصراف داد و بازیگران همکار او در «یتمن آغاز می‌کند»، کن واتانابه که در «آخرین سامورایی» و «سرازغ» نیز بازی کرده است، جانشین اولدمن شد. «آکیرا» در دو بخش ساخته می‌شود. در اولین بخش این فیلم اکشن که قرار است در سال ۲۰۱۳ به روی پرده بیاید، رییس یک دارودسته موتورسواران سعی می‌کند دوستش را از قرار گرفتن در معرض یک آزمایش مرگبار فراطبیعی نجات دهد.

اسکورسیزی آدم بر فی می‌سازد



■ همزمان با اکران «هوگو» تازه‌ترین اثر مارتین اسکورسیزی، اعلام شد که او فیلم جنایی «آدم بر فی» را خواهد ساخت. به گزارش هالیوودریپورتر، اسکورسیزی چند روز پیش قرارداد ساختن «آدم بر فی» را با ور کینتگ تایتل فیلمز امضا کرده که اقتباسی از رمانی به قلم جوئ نسسو، نویسنده نئوزی است. این داستان برگرفته از هفتمین رمانی است که نسبو بر محور شخصیت کارآگاهی به نام هری هول نوشته و درباره تعقیب قاتلی سرلایی که پس از دست‌شان انجام می‌شود یا منجر به تولید یک اَشغال محض مثل «آخرین ایرنرد» شاملان، شده‌اند یا حداکثر کاری که کرده‌اند، میزان سردرد ناشی از تماشای فیلم را افزایش دادند (مثل دو قسمت اختتامیه «هری پاتر»). «هوگو» داستان یک ساعت قدیمی ایستگاه راه‌آهن پاریس است که کودک‌کی یتیم (با بازی آسا باترفیلد، بازیگر جوان انگلیسی) آن را به اقامتگاهش تبدیل می‌کند و در ادامه این ساعت را موضوع خیالیهایی‌های خودش قرار می‌دهد. باترفیلد و کلونه گریس مورتز (دخترک یتیمی که اوضاعش کمی بهتر از هوگو است و به او ترحم می‌کند) در حقیقت نقش مثبت‌های این درام دیکتزی به شمار می‌روند اما ستاره حقیقی فیلم احتمالاً بن کینزلی است که در نقش جرج - یک اسباب‌بازی ساز مرموز- بازی پیچیده‌ای ارائه می‌دهد. او علاوه‌را داستان را در اختیار خویش می‌گیرد و این همان چیزی است که اسکورسیزی به‌عنوان یک علاقمند مسایل تاریخی به دنبال آن است. نکات جالب زیادی در فیلم وجود دارد که نمی‌شود به آنها اشاره کرد، مثل نقش‌های مکهلی که املی مورتیمر، جود لای ریچارد گرفت و کریستوفر لی بازی می‌کنند و البته نقشی که ساشا بارون کوهن در فیلم بر عهده دارد و یکی از به‌یادماندنی‌ترین افکت‌های سه‌بعدی فیلم است. هدف اسکورسیزی چیزی کمتر از ساختن یک کلاسیک به‌یادماندنی نبوده است؛ یک ملسودرام هیجان‌انگیز که برای کودکان و بزرگسالان تجربه‌ای متفاوت ایجاد کند و در سال‌های آینده مستحق بارها تماشا کردن باشد. آیا چنین اتفاقی واقعا می‌افتد؛ به زودی معلوم خواهد شد.

ملاقاتی دیگر



■ اولین بار در سال ۱۹۹۵ ایтан هاوک و ژولی دلپی در فیلم «پیش از طلوع»، ریچارد لینکلینر دو ناشناس بودند که قطار با هم ملاقات کردند و پیش از جدا شدن، زمان کوتاهی را با هم در وین گذرانند. بعد در سال ۲۰۰۴ بار دیگر در «پیش از غروب» لینکلینر همدیگر را در پاریس ملاقات کردند. اکنون به گزارش پلی لیست، این کارگردان و بازیگرش قرار است بار دیگر در یک فیلم «پیش از…» یکدیگر همکاری داشته باشند و مثل دو فیلم قبلی، فیلمنامه‌ها به‌طور مشترک بنویسند. به گفته هاوک، فیلمبرداری این فیلم در تابستان سال آینده انجام خواهد شد.

منبع: ایندپی وایر